

فصل دوم

نژاد شناسی

راجع به نژاد گرد دو قسم بحث شده است: یکی از روی روایات قدیمه که در فصلهای آینده بذکر آنها خواهیم پرداخت دیگر از روی نژاد شناسی آزمایشی که هرچند نظر بصعوبت موضوع هنوز بجای ثابتی نرسیده است، ولی ذکر تحقیقات نژاد شناسان خالی از فایده نیست و اطلاع بر اشتباهات برخی از آنان هم دور از نفعی نخواهد بود. ما در این جا شروع میکنیم بنقل اقوال عالم بزرگ نژاد شناس موسوم به اوژن پیتار Eugène Pittard که امروز در حیات است و استاد و رئیس بنگاه بین المللی نژاد شناسی و رئیس قسمتی از موزه مردم شناسی سویس (ژنو) و پرفسور دانشگاه این شهر است. ده مرتبه مسافرت به بالکان و آسیای صغیر کرده و احوال گردان را نیز شخصاً سنجیده و بطریق علمی آزمایشها کرده است. کتاب مشهور او «نژادها و تاریخ» نام دارد Les races l'histoire و در همه زبانها ترجمه شده است بیشتر مطالب آینده از فصل ششم آن کتاب است: در سرزمینی که میان کوهستان قفقاز و کشور هندوستان واقع است طوایفی امروز مسکن دارند که نامشان در تاریخ جهان مکرر ذکر شده است مانند پارسیان و هادیان و عرب و ترک. در این قطعه خاک تمدنهای باستانی بابلی و آشوری و فنیقی و غیره جلوه گر شده است از حیث زبان مردم این

قطعه آسیا در دسته‌اند آنانکه ایرانی حرف میزنند و آنانکه سامی زبانند .
ایران و بلوچستان و افغانستان و قسمت شرقی آسیای صغیر ، مهد
نژاد ایرانی است و شعب بسیار از این نژاد امروز نمایان است مانند پارسیان
و تاجیکان و آذربایجانیان قفقاز جنوبی و سارتهای ترکستان روس و تات‌ها
(در جنوب غربی بحر خزر) در سمت شرق افغانها و بلوچها در آسیای صغیر
کردها و آرامنه هستند که جوقة جوقة در نواحی مختلف زندگی میکنند.
اگر از حیث علم نژاد شناسی محض بخواهیم این همه اقوام را
دسته بندی کنیم نتیجه کار ما این میشود که با اختلافات بسیار مواجه گردیم
زیرا که از حیث شکل و اندازه جمجمه با هم تفاوت زیاد دارند مثلاً پاتانها
افغانها دولیکو سفال هستند Dolichocephale (در از سران) و قسمت اعظم
ایرانیان فعلی مادون دولیکو سفال محسوب میشوند Sous.dolichocephale
و جماعتی از تاجیکان و پارسیان مادون براکی سفال (پهن سران) هستند
(Sous.Brachycephale)

تات‌های آذربایجان که از شعبه مادون براکی سفال هستند با آرامنه
که قطعاً از شعبه براکی سفالند آمیخته اند پس میتوان گفت که در زیر
خیمه یک زبان (ایرانی) ، اقوامی گرد آمده‌اند که ریشه بعضی از آنها از
حیث نژاد مختلف بوده و سببش آنست که این سرزمین محل بروز حوادث
و مهاجرات کثیر واقع شده . در هر عصری اقوام مهاجم آمده و جزء
نژاد خالص ایرانی شده و رنگ اجتماعی آنان گرفته اند ، حتی در ایام
قدیم هم کشور ایران را اگر کشور ماد یا کشور پارس میگوئیم مقصود این
نیست که یک نژاد خالص در تمام این خاک پهناور جای داشته است ، بلکه

مراد آنست که نژاد پارس یا ماد غالب بوده و همه اقوام دیگر را بطور مسامحه بنام آنان می خوانده اند .

از میان اقوام ایرانی کردها بیشتر از همه سالم و دست نخورده مانده اند زیرا که مکان آنها کوهستانی صعب است و کمتر معبر نژاد مهاجم واقع شده است ولی نباید تصور کرد که محل اقامت اکراد منحصر آ کوهستان زاگروس است باطراف هم تجاوز کرده اند قسمت وسطی و علیای شط دجله و تمام خاک آشور قدیم و بخشی از ارمنستان را جزء قلمرو این نژاد باید شمرد . در واقع وسعت حوزه نژادی کرد بیش از قلمرو سیاسی آن طایفه است .

از نویسندگان نژاد شناسی سلف ریچ Rich از لحاظ ساختمان طبیعی اکراد را دو طایفه شمرده است یکی چادر نشینان که چوپان و رمه بان و سلحشورند و آنها را آسیرتا Assireta نامیده است دیگر ده نشینان و کشاورزان که بنام گوران خوانده است گوید دسته اول چهره درشت و پیشانی پیش آمده و خطوط صورت پیچیده دارند و دسته دوم بعکس آنها هستند . البته این قسم توصیف قدری بافسانه شباهت دارد ولی این نکته که ریچ گوید در میان اکراد نمونه ای از چشم کبود و آبی دیده ام قابل بحث و ملاحظه است .

از ۱۸۶۳ میلادی بعد شرح های دقیق تری از اکراد در دست داریم بنا بر قول کلنل دو هوسه Duhouset کردها دارای جمجمه براکی سفال هستند قدشان کوتاه و عضلاتشان نیرومند است رنگ خرمائی - مو ، سیاه - ابرو ، ضخیم و پهن - بینی ، درشت و عقابی - چانه ، مربع - گونه ، برجسته از تماشای آنها شخص بیاد سکه های ساسانی می افتد .

خانیکف Khanikoff گوید از حیث علائم ظاهری کردها خیلی شباهت

بافغانها دارند در میان آنها افرادی دارای بینی درشت و عقابی و نوک دار دیده شده است غالباً چشمان سیاه دارند که درشت تر از چشم افغان ها است و فاصله بین دو چشم آنها خیلی بیش از سایر ایرانیان غربی و تاجیکها و پشتوهاست .

بعد اوژن پتیار گوید از این مطالب معلوم شد که اطلاعات سابقین راجع به نژادهای غرب آسیا ضعیف و قلیل بوده و بعضی از آنها آراء غریبه اظهار کرده اند مثلاً سولاک Solak گفته است که رنگ پوست و موی اکراد با نژادهای شمالی اروپا خیلی نزدیک است چنانکه کردها اگر بطرز شرقی موی خود را رنگ نمی ستند و لباس محلی نمی پوشیدند بیننده آن ها را از مردم اروپای شمالی می پنداشت ! شخص از خود می پرسد که آقای سولاک چنین افرادی را کجا دیده است که باین قطعیت سخن میراند من عده بسیاری از اکراد را آزمایش کرده ام و ندیده ام . البته در قفقاز خاصه در میان طایفه اوست Ossète مردمان خرمائی رنگ موجود است و در سالهای اخیر زابوروسکی Zaborosky در باب این افراد بیاناتی کرده است که شبیه گفته های سولاک است بنابر قول او این عنصر در قفقاز « از اروپائیان خرمائی رنگی هستند که مستقیماً نژادشان بشعبه عتیق دولیکو سفال (نئولیتیک) روسیه جنوبی مربوط میگردد و در ازمنه بعد اقوام خرمائی رنگ دیگر از ستکاهها و آلانها بانان پیوسته اند که چون با گت ها Goth مخلوط بوده اند بسیاری از صفات ژرمنی در آنها موجود مانده است .

قول سولاک را راجع بهم نژادی اکراد باطوائف شمال اروپا فون لوشان Von Luchan تأیید کرده است و گوید ۲۲۱ نفر کرد را مورد آزمایش علمی قرار دادم که ۱۱۵ تن از آنها از سکنه نواحی قراقوش بودند از این

عده ۵۳ درصد را از دسته گزانتو کروئید Xantho Croïdes یافتیم از حیث اندازه جمجمه آنها را سه گروه باید دانست از اینقرار:

۷۶٫۹

۷۵٫۲

۷۴٫۹

بنا بر قول این نویسندگان در عهد قدیمه همه اکراد خرمائی رنگ و کبود چشم و دراز سر بوده اند بعد بواسطه وصلت با ترکان و ارمنیان و سایر ایرانیان، گندم کون و پهن سر شده اند.

پیتار بعد از نقل این اقوال گوید شخص از خود میپرسد آیا فعلاً آن قسمت قدیم طایفه کرد که گوید موی و چشم چنین و چنان داشته اند و کله آنها دراز بوده کجا هستند چرا ما آنها را نمیابیم؟

علمای دیگر هم باین اقوال توجه کرده خلاف آنرا یافته اند مثلاً شانتز Chantre که زمانی طولانی در میان اکراد بوده در کتاب نخستین خود گوید «از ۱۵۸ نفر فقط ۳ تن را خرمائی رنگ یافتیم باقی زلفشان یاسیاد بود یا بلوطی». در باب رنگ چشم آنها گوید: «از ۲۳۲ نفر که آزمودم فقط هشت نفر چشمشان روشن بود». میان این تحقیقات و آنچه فون لوشان گفته اختلاف فاحشی هست. چون این همه آراء گوناگون را جمع بکرد ما هست عیبی ندارد که قدری دقیق تر شویم و احوال این طایفه که آنرا بعضی از **اخلاف مادها** و بعضی از اولاد کلدانیان شمرده اند بررسی نمائیم پس تدقیقات ذیل را که ملخص آزمایشهای ایوانوسکی Ivanousky و شانتز و خود اینجانب (پیتار) است مینویسم:

کردان از حیث قامت بلند هستند قد آنها متجاوز از (۱٫۶۸) متر است و این اندازه را در نژاد تاجیک و کالجی و افغان یافته ایم. در عده دیگر اکرادی که من شخصاً مورد آزمایش قرار داده ام ۸۳ در صد از حد وسط

بلندتر بودند و شاید بعضی طوایف کرد باشند که حد وسط قاهت آنها بیش از میزان سابق الذکر هم برسد مثلا رادکی ها Radki ولی بعضی طوایف هم دارند که قدشان کوتاه است مانند یزیدی ها و میلانی ها (بنابر گفته شاتر) اما راجع باندازه حجمه کرده ها نتیجه تحقیقات مختلف است و موازینی که راجع بحجمه ذکر کرده اند تفاوت دارد مثلا حد وسط حجمه :

بنابر قول ناسونف Massonof ۷۸ ر ۴۸ است

بنابر قول شاتر Chantre ۷۸ ر ۵۳ است

بنابر قول پیتار Pittard ۸۶ ر ۴۹ است

بعضی تصور کرده اند که چون کردان اطفال خود را بنحو خاصی می پیچند سرشان تغییر شکل میدهد و خیلی دراز میگردد چنانکه در اندازه های علمی باید آنها را جزء طبقه دراز سران حساب کرد. ولی این دراز سری از جهة تغییر شکل حجمه اطفال نیست زیرا که عمل مزبور تا این اندازه موجب تغییر حجمه نمیشود. شاتر در شعبه دراز سران و پهن سران هر دو اجرای این رسم را در باره اطفال دیده است. و هم این محقق که بیش از همه باین امتحان پرداخته و عده بیشتری از اکراد را مورد ملاحظه قرار داده اختلافات بسیاری در اندازه حجمه آنان یافته است مثلا گوید اندازه متوسط :

حجمه یزیدی ها ۷۰ ر ۴۰ است.

حجمه بیلیکانی ها ۸۶ ر ۴۸ است.

از حیث اندازه بینی اکراد را از شعبه لپتورینی Leptorrhiniene و از لحاظ اندازه چهره از شعبه لپتو پروزپ Leptoprosope شمرده اند رنگ چشم اکراد علی العموم سیاه است شاتر هم با این قول موافقت دارد

پیتار گوید در میان اکرادی که آزموده است ۹ در صد آنها را دارای چشم
میشی دیده است ولی یکنفر کبود چشم هم حتی بنظر نیآورده است و یکنفر
خرمائی مو هم ندیده است از حیث رنگ موی آنها ۸۲ درصد سیاه و بقیه
بلوطی تیره بوده است بنابراین آراء ریچ و سولاک و فون لوشان راجع
بشبهت اکراد با اقوام شمالی اروپا هیچ مبنائی ندارد و ابداً گروهی از
اروپائیان شمالی باسیا نیامده و در آنجا باقی نمانده اند این عقیده من است
ولی هنوز دایل علمی برای اثبات آن نمیتوانم طرح کنم .

مراد از نقل قول علماء نژاد شناسی آن است که در تحقیق حال قوم
گروه هنوز هیچ رأی ثابتی ندارند جز در يك امر کلی که ایرانی بودن آنان
است و علت اینکه تفصیلاً قواعد نژاد شناسی را نتوانسته اند در حق این
طایفه اجراء کنند آنست که صعوبت مکان مانع است دانشمندان اسلوب
تحقیق دقیق نژاد شناسی را منظمأ و برای مدت مدیدی بکار به بندند و
نظر جامعی پیدا کنند و هر کس از جائی و بنحوی کنجکاو می کند و
بیک نتیجه میرسد علت دیگر اینکه چون بعضی از علماء سابق گروه را قبلاً
يك نژاد مستقلی فرض کرده اند در پی خواص و ممیزاتی میگردند که
فارق او از نژاد های بزرگ باشد و چنین فصل و فارق را نمیتوانند پیدا
کنند ناچار هر کس صفتی عارضی را فصل حقیقی می پندارد و از این جهت
اختلاف واقع می شود در صورتیکه گروه را اگر نژاد جدائی فرض نکنند
و چنانکه هست به بینند یعنی شعبه ای از نژاد ایرانی آنوقت کار آنها به
نتیجه علمی تواند رسید زیرا ممیزاتی که باید پیدا کنند برای جدا کردن
صنف گروه از اصناف دیگر کافی خواهد بود .

اساساً نزد ایرانیان از زمان قدیم تا حال گروه بمعنی نژاد ممتاز

مخصوصی نبوده است . کرد که میگفته‌اند غالباً مرادشان عموم صحرائشینان یا مردان شجاع و دل‌آور بوده است تفاوت نژادی منظور نداشته‌اند .

استرابون در کتاب ۱۵ بند هفدهم گوید : جوانان پارسی را چنان تربیت میکنند که در سرما و گرما و بارندگی بردبار و ورزیده باشند شب در هوای آزاد بحشم داری پردازند و میوه جنگلی مثل بلوط و غیره بخورند اینها را کردك Kardak گویند . مردم کردك از غارت زندگی میکنند و و کردا بمعنی مرد جنگلی و دلیر است (۱)

از اینجا معلوم میشود که جوانان دلیر و آزموده پارسی را کردك میگفته‌اند که همان کردوك و کرد باشد تفاوت نژادی قائل نبوده‌اند ملاك کرد شدن را دلیر بودن و پر طاقت شدن میدانسته‌اند و این قسم استعمال لفظ کرد مناسب آنرا با کرد بمعنی پهلوان تأیید میکند در صورتیکه بعضی کرد را از ریشه (ور) دانسته‌اند . چنانکه سابقاً گفته شد .

بعد از عهد ساسانیان که ایران محل تاخت و تاز قبایل اجنبی شد و قرن‌ها زمام فرمانروائی این کشور بدست بیگانگان افتاد ، ایرانیان خالص رنجهای بسیار دیدند و خود را از بیم دستبرد بیگانگان مهاجم بکوهستانهای سخت کشیدند . بسختی زندگی میکردند و تن بخواری و انقیاد نمیدادند نتیجه این وضع زندگانی پیدا شدن دو صفت در این کوه نشینان بود یکی بی چیزی و محرومیت از همه وسایل راحت و آسایش چنانکه در این بیت حافظ بآن اشاره شده است .

مزن دم ز حکمت که در وقت مرگ ارسطو دهد جان چو بیچاره کرد
دیگر راهزنی و عیاری که تنهاراد امرار معاش کوهستانیان سرکش

(۱) این عبارت استرابون نقل از ج ۲ ایران باستان پیرنیا است .

و یاغی بوده است کوه نشینان خود را باینکار راضی میکردند و از حکمرانان بلاد که غالباً اجنبی یا اجنبی مآب بودند تمکین نمیکردند چنانکه بصفت راهزنی مشهور شدند از زمان گزنفون و استرابون تا عهد مولوی ابن صفت آنها را ذکر کرده اند :

گرد دیدم کو کند دزدی ولی دزد مارا بین که او دزدید گرد (۱)

خرافات چند راجع بگردان

و بواسطه همین صفات است که قدما کرد را بجن و دیو نسبت داده اند و حکایات عجیب درباره آنان آورده اند که خلاصه آنرا در اینجا میآوریم :

گویند گرد از اقوام بسیار قدیم جهان است و مقدم بر همه طوایف روی زمین بوده است زیرا که نام آنها یادگار عهدی است که نوع بشر پس از طوفان نوح بار دیگر شروع بانتشار کرد - مگر نه اینست که گرد از نژاد گوتی است و کاف مبدل بجیم میشود و تبدیل تاء بدال هم در السنه قدیمه خیلی مثال و نظیر دارد پس گوتی همان جودی است یعنی کوهی که سفینه نوح در عین طوفان بر آن نشست و این کوه اکنون در کردستان است بنابراین اول قومی که در آغاز تشکیل شد نام این ناحیه را گرفت و جودی یا گوتی خوانده شد و گرد از آن پیدا گردید (۲)

چنانکه ذکر کردیم بنابر روایت عیون الاخبار هم حضرت نوح قریه

(۱) دیوان شمس تبریزی

(۲) این از تحقیقات بعضی مؤلفین جدید است که نام گوتی را شنیده و اجتهادی

بقره‌ی را بنا نهاد و هشتاد تن از همراهان خود را در آنجا ساکن کرد از این جهت سوق الثمانین نام یافته است.

پس کرد قدیم ترین طوائف عالم است بعضی بالآخر رفته و کرد را مقدم بر آدم دانسته‌اند و از طایفه بنی جان شمرده‌اند علاوه بر این خبر مشهور که الاکرد طایفه من الجن محمد افندی در انساب کرد نوشته است (۱):

« وقیل اصل الکرد من الجن وکل کردی علی وجه الارض یکون ربعه جنیاً و ذلك لانهم من نسل بلقیس و بلقیس باتفاق امها جنیة.... و قال ابوالمعین النسفی فی بحر الکلام قیل ان الجن وصل الی حرم سلیمان و تصرف فیها و حصل منها الاکرد » یعنی اصل کرد از جنیان است و هر کردی که بر روی زمین است یک چهارم او از جن است و دلیلش آنستکه کردها از نسل بلقیس هستند و بلقیس باتفاق همه اهل تاریخ مادرش جنی بوده است... و ابو معین نسفی در بحر الکلام گوید آورده‌اند که جنیان بحر سرای حضرت سلیمان دست یافتند و در آن تصرف کردند و از نتایج آنان طایفه کرد پیدا شد. در مقدمه شرفنامه ص ۲۱ می‌نویسد بعض حکما گفته‌اند الاکرد طایفه من الجن کشف الله عنهم الغطاء (یعنی بردان از جنیان هستند خداوند پرده از آنها برگرفته است) و نیز گوید بروایت برخی از مورخان دیو با انسان ازدواج کرده طایفه اکرد از ایشان پیدا شده (ص ۲۲) مسعودی در مروج الذهب (۲) در ضمن بیان اقوالی که در باب مبداء اکرد آورده است گوید: بعضی برآنند که کردان از اولاد کنیزان حضرت

(۱) تاج العروس کلمه کرد.

(۲) طبع باریه دو منار جلد سوم ص ۲۵۱

سلیمان بن داود هستند. وقتی که مُلک از دست سلیمان بدر شد شیطان معروف به جسد بکنیزان او روی آورد آنان که مومن بودند پناه بخدا بردند و نجات یافتند و کنیزانی که منافق و کافر بودند بآن شیطان تن دادند و از او بار گرفتند پس چون خداوند ملک را باز دیگر بسلیمان عطا فرمود به کنیزانیکه از شیطان حامله شده و بار نهاده بودند نظر کرد و فرمود اگردهنی الی الجبال و الاودیه (۱) یعنی آنان را طرد و دور کنید و بکوهستان و دره ها سر دهید پس کنیزان را با اطفالشان در جبال جای دادند رفته رفته نسل آنها زیاد شد و اکراد از این مبداء پیدا شدند معلوم است که همه این افسانه ها از شباهت صوری لفظ (کرد) با کرد عربی برخاسته است. و از این قبیل اشتباهات در گفتار مورخان قدیم بسیار است منجمله نسبت دادن اکراد بقبایل عرب است. چون بحکم غلبه ای که عرب پیدا کرده بود اکثر طوایف عالم میخواستند خود را بقوم غالب منسوب کرده از تطاول روزگار نجات یابند، اکراد هم بعضی بر این راه رفته و در ظاهر نسبنامه ای برای خود ساخته اند پاره ای مورخان فریب این ظاهر سازی را خورده و حکم بعریّت آنان کرده اند. از آن جمله قول مسعودی است در مروج الذهب که گوید (۲) بعضی برآند که اکراد از نسل ربیعۃ بن نزار بن معد بن عدنان بن بکر بن وائل هستند در زمان قدیم بعلت پیش آمدهائی جدا شده خود را بکوهستان کشیده اند و در آنجا با مللی که در شهرها و آبادیها مسکن داشته اند مثل عجم و فرس (الاعاجم و الفرس) مجاوز شدند در

(۱) در تاج العروس آمده است کرده بمعنی طارده و دافعه و قبل منه اشتقاق

الکرد الطایفه المشهوره .

(۲) چاپ منار جلد سوم ص ۲۴۹

نتیجه زبان اصلی را گم کردند و لغت عجمی گرفتند و امروز هر شعبه از اکراد لغتی خاص دارد که همه در اصل کردی است. و برخی گویند طایفه کرد از نژاد مضر بن نزار هستند و بعضی قائلند که از تخمه کرد بن مرد بن صعصعه بن هوازن بوده اند در زمان قدیم حوادثی بین آنها و غسانیان رخ داد و از قبیله اصلی جدا شدند جمعی معتقدند که کردها از ربیعه و مضر هستند در طلب آب و مرتع بکوهستان رفتند و در تحت تأثیر همسایگان خود لغت عربی را از دست دادند و نیز مسعودی گوید (ص ۳۲۵) در باب اقوالی که راجع بنسب اکراد ذکر کردیم باید دانست که قول مشهورتر و صحیح‌تر این است که از ربیعه بن نزار هستند و بکنوع از اکراد در ماه الکوفه و ماه البصره (دینور و همدان) ساکنند معروف بطایفه شوهبجان و آنان خود منکر نیستند که نسبشان بر ربیعه بن نزار بن معد می‌پیوندد. اما طایفه ماجردان (وهم من الکنکور ببلاد آذربایجان) و هلبانیه و سراه و همه عشایری که در اطراف جبال مقیمند مثل شادانجان و نژبه (لریه) و مادانجان و مزدیکان و بارسان و خالیه و جابارقیه و جاوانیه و مستکان و نیز عشایری که در بلاد شام مسکن گزیده‌اند چون دبابله و غیره قول مشهور راجع بنسب آنان این است که از نسل مضر بن نزار هستند نیز مسعودی در کتاب دیگر خود التنبیه والاشراف گوید: (۱)

« بعضی از متأخرین اکراد که صاحبان دانش و هوشند در شهرهائی که سابقاً ذکر نمودیم ما را ملاقات نمودند اعتقادشان بر این است که کردها از نسل کرد بن مرد بن صعصعه بن حرب بن هوازن هستند و رأی بعضی بر این است که از نسل سبیع هوازن میباشند ولی حقیقت اینست

علمائی که در باب نسب مضر سخن رانده اند هم حرب و هم سبیع را بلا عقب دانسته اند و اعقاب هوازن را از اخلاف بکر بن هوازن محسوب داشته اند. اما بعضی از اکراد میگویند ما از نسل ربیع و بکر بن وائل هستیم در نتیجه جنگهایی که پیش آمد در عهد قدیم بخاک عجم افتادیم و در میان آنها متفرق شدیم لغت ما عوض شد و بچندین عشیره و تیره تقسیم شدیم.

در تاج العروس ذیل لغت گرد آمده است: « قیل جدّ هم کرد بن عمرو مزقیاء و هو لقب لعمرو لانه کان کل یوم یلبس حلة فاذا کان اخر النهار مزقها لثلاث لیس بعده » یعنی جد آنها کرد پسر عمرو بود و عمرو را مزقیاء میگفتند زیرا که هر روز جامه نو می پوشید و شبانگاه آنرا پاره میکرد که پس از او پوشیده نشود. و نیز گفته اند که کرد پسر عامر بن ماء السماء است و صواب آن است که ماء السماء لقب عامر بوده است بدلیل قول شاعر:

انا ابن مزقیاء عمرو وجدی ابوه عامر ماء السماء

و نیز تاج العروس از کتاب مناهج الفكر و مباحج العبر نقل کرده است: « اما الا کراد فقال ابی درید فی جمهرة الکراد ابو هذ الجیل الذین یسمون بالا کراد فزعم ابو الیقظان انه کرد بن عمرو بن عامر بن صعصعة (و قال الکلبی هو کرد بن عمرو مزقیاء) و قعوا فی ناحية الشمال لما کان سیل العرم و تفرق اهل الیمن » یعنی پدر این طایفه بگمان ابویقظان کرد بن عمرو بن صعصعة بوده آنگاه که سیل عرم در یمن واقع شد و ساکنین آن سامان متفرق شدند کردان هم نکوستان روی آوردند و نیز گوید: « و قیل عصی قوم من العرب علی سلیمان علیه السلام و هر بوا الی العجم فوقعوا فی جوار کان اشترها رجل لسلیمان (ع) فتناسلت منها الا کراد » یعنی آورده اند که قومی از عرب بر سلیمان باغی شدند و به خاک عجم گریختند بجمعی از



رؤسای گوران و کرند (از کتاب دمرگان)

کنیزگان رسیدند که شخصی برای سلیمان خریده بود از نسل این کنیزگان طایفه کرد بوجود آمد.

در کتاب الجوهر المکنون فی القبایل و البطون ابن الجوانی (۱) در ذکر اولاد شالخ بن ارفخشذ آمده است که « والعقب من فارسان بن اهلون بن ارم بن ارفخشذ اکراد بن فارسان جد القبيلة المعروفة بالا کراد » یعنی فارسان پسر اهلون پسر ارفخشذ بود و پسری داشت بنام اکراد و او جد معروف طایفه اکراد است. و نیز ابن الجوانی نسابه گوید: « و اکثر من ينسبهم ينسبهم الى قيس فيقول كرد بن مرد بن عمرو بن صعصعة بن معاوية بن بكر بن هوازن بن منصور بن عكرمة بن حصفه بن قيس بن عيلان بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان... »

در وفیات الاعیان آمده است: « ان الا کراد من نسل مزقیاء وقعوا الى الارض العجم فتناسلوا بها وکثر وادهم فسموا الا کراد قال بعض الشعراء: لعمرک ما الا کراد ابناء فارس و لکنه کرد بن عمرو بن عامر و در تاج العروس این نسبت هم ذکر شده است « کرد بن کنعان بن کوش بن حام بن نوح و هم قبائل کثیره لانحصی و لکنهم يرجعون الى اربعة قبایل السوران و الکوران و الکهر و اللرثم انهم يتشعبون الى شعوب و بطون و قبائل کثیره » بنابراین روایت اکراد از اولاد حام پسر نوح هستند و از مسعودی نقل کرده که گوید: « و الظاهر ان یکتونوا من نسل سام کالفرس لما مر من الاصل و هم طوائف شتی و المعروف منهم السورانیة و الکورانیه و العمادیة و الحکاریة و المحمودیه و البختیه و البشویة و الجوبیه و الزرزائیة و المهرانیة و الجاوانیه و الرضائیة و السروجیه و الهارونیة و اللریة

الی غیر ذلك من القبایل التي لانحصی كثره وبلادهم ارض فارس و آذربيجان
و اربل و الموصل و عراق العجم» (۱)

چند روایت راجع بایرانی بودن کردان

از اسناد قدیمی که راجع به نسب اکراد در دست داریم التنبیه
والاشراف مسعودی است که مطابق تحقیق اهل فن قسمت مربوط بایران را
از روی منابع عمده ساسانی نقل نموده است. سلسله نسبی که برای اکراد
بیان کرده بظن قوی مأخوذ از آثار پهلوی است.

مسعودی در این کتاب طوایف کرد را بر شمرده و آن ها را از نسل
کرد بن اسفندیار بن منوچهر پیشدادی دانسته است. در واقع این مؤلف
هر جاتابع مأخذهای پهلوی بوده اکراد را از نسل سلاطین ایران حساب
کرده و هر جا پای اجتهاد شخصی و نقل مسموعات خودش بمیان آمده قول
معاصرین را نقل نموده و اکراد را از نسل عرب شمرده است زیرا چنانکه
گفتیم در آن ادوار که عرب غلبه تام داشت همه طوایف خود را زیر علم
تازیان کشیده نژاد خود را پنهان میکرده اند و بوسیله انتساب بغالب خود
را از آفات مصون میداشته اند چنانکه مردم کهگیلویه نیز در میانشان مشهور
است که منسوب به ربند و فساد این قول بدیهی است. باری بیانات مسعودی
در فصلی از آن کتاب که تحت عنوان « ذکر الطبقة الثانية من ملوك الفرس
الاولی » آورده چنین است:

« اول آنها منوچهر بود و او از اولاد ایرج است هفت فرزند داشت

(۱) این روایت مسعودی نقل از کتاب محمدافندی الکردی است که در انساب

این طایفه نوشته است.

اکثر تیره های فارس و سلسله های سلاطین آنان باوی پیوند در واقع
شجرهٔ اعقاب منوچهر نسب نامه فرس محسوب است و همچنین است حال
اگر اد که باعتقاد فرس از نسل کرد بن اسفندیاز بن منوشهر هستند بعضی از
عشایر کرد از این قرارند: بازنجان، شوهجان، شاذنجان، نشاوره، بوذیکان
لر، جورقان، جاوانیه، بارسیان، جلایه، مستکان، جابارقه، جردغان
کیکان، ماجردان، هذبانیه و غیره از اینها عشایر دیگر کرد در فارس و کرمان
و سجستان و خراسان و اصفهان و جبال (ماه الکوفه و ماه البصره و
ماسبذان و ایغارین یعنی برج و کرج ابی دلف) و همدان و شهرزور و درآباد
و صامغان و آذربایجان و ارمینیه و اران و بیلقان و الباب و الابواب و جزیره
و شام و ثغور ساکنند.

از تطبیق این فهرست با آنچه مسعودی در کتاب دیگر خود مروج
الذهب آورده و آنچه در تاج العروس از قول مسعودی بعبارت دیگر روایت
شده و ذکر آنها گذشت معلوم میشود که بیشتر قبایلی که در ضمن فصل سابق
ذکر نمودیم و آنها را بعرب نسبت داده بودند با این قبایل ایرانی یکی است
روایت دیگر در باب نسب ایرانی اگر اد از ابن قتیبه است در کتاب
المعارف که گوید: «ان الاکراد فضل طعم بیور اسف و ذلك انه کان یا مهران
یذبح له کل یوم انسان و یتخذ طعامه من لحومهما و کان له وزیر یقال له
اریابیل فکان یذبح واحداً و یبقی واحداً و یستحبیه و یبعث به الی جبال
فارس فتوالدوا فی الجبال و کثروا.»

یعنی اگر اد باقی مانده غذای ضحاک هستند زیرا که او فرمان میداد
تا هر روز دو مرد را سربیرند و از گوشت آنها غذائی برایش ترتیب دهند
وزیری داشت اریابیل نام یکی از آن مردان را میکشت و دیگر را بکوهستان

فارس سر میداد این گریختگان در آنجا بسیار شدند (۱) این قضیه همانست که فردوسی بنظم آورده است :

چنان بد که هر شب دو مرد جوان چه کهنتر چه از تخمه پهلوان
خورشگر ببردی بایوان شاه وزو ساختی راه درهات شاه
بکشتی و مغزش برون آختی مر آن ازدها را خورش ساختی
طبناخ پادشاه پس از چندی برحم آمد و چاره‌ای اندیشید :

از آن دو یکی را برداختند
برون کرد مغز سر گوسفند
یکی را بجان داد زنهار و گفت
نگر تا نباشی به آباد شهر
از اینگونه هر ماهیان سی جوان
چو گرد آمدندی از ایشان دو بیست
خورشگر بدیشان بزی چند و میش
کنون گرد از آن تخمه دارد نژاد

موریه Morier در سال ۱۸۱۲ میلادی (۲) گوید در ۳۱ ماه اوت در دماوند مردم جشنی گرفتند بیادگار نجات ایرانیان از ظلم ضحاک و این جشن را عید الکردی می خواندند (۳).

در ذکر اسباب قدما مکرر دیده شده است که نسابه ها نام طایفه یا

(۱) این حکایت در مقدمه شرفنامه بدلیسی به تفصیل آمده است صفحه ۲۰

چاپ مصر

(۲) سیاحتنامه دوم صفحه ۳۵۷ .

(۳) نقل از مقاله استاد مینورسکی در انسیکلوپدی اسلام کلمه کرد .

ولایتی را اسم شخص فرض کرده و او را جد اعلای آن قوم مورد بحث قرار داده اند چنانکه کرد را مسعودی شخصی دانسته و او را پسر اسفندیار خوانده است و بعضی کلمه اکراد را که جمع است مفرد گرفته اسم جد طایفه ساخته اند چنانکه پیش از این از کلام ابن الجوانی نسابه نقل شد بعضی کرد را پسر مرد دانسته و کرد بن مرد یاد کرده اند در صورتیکه هر دو ها هم مثل کرد ها طایفه از فارس بوده اند و استرابون از قول اراتستن گوید در فارس طایفه هائی ساکنند مثل کرد و مثل مرد و مثل مجوس و غیره. بنابراین بعضی تواریخ طایفه مرد یا هارد از یاران کورش بزرگ بوده و آن عشیره را جد اکراد و الوار میدانند که قسمتی در فارس ساکن بوده و هستند.

از جمله روایاتی که در باب ایرانی بودن اکراد در کتابها باقی مانده روایت شرفنامه است که رجال داستانی و باستانی ایران را کرد شمرده است چنانکه در صفحه ۲۸ چاپ مصر می بینیم :

« پهلوان پیاتن و دلاور تهمتن رستم زال از طایفه اکراد است و چون تولد او در سیستان بوده برستم زابلی اشتهار یافته و صاحب شهنامه صفت او را « رستم کرد » کرده و در روزگار ملک عجم هر عزن انوشیروان سپهسالار نامدار و پهلوان روزگار بهرام چوبین (۱) که در ترکستان و خراسان نشو و نما یافته و نسب ملوک کرت و پادشاهان غور بدو میرسد (۲) او نیز

(۱) بنا بر روایت استخری بهرام از مردم خیر اردشیر خوره فارس بوده است. ولی دیگران بهرام را از نسل اشکانیان شمرده اند گویند بدین سبب آن ناسزاهارا پیرویز نوشته است چنانکه ذکر میشود مسعودی او را رازی دانسته و علتش آن است که ری در تیول او و نیاکانش بوده است.

(۲) استخری و نرشخی نسب سامانیان را بهرام میرسانند.

از طایفه اکراد است. و گرگین میلاد که بشجاعت معروف است کرد بوده و الحال قریب چهار هزار سال است که اولاد و احفاد امجاد او در ولایت لار با مر حکومت با استقلال مبادرت میکنند که اصلاً تغییر و تبدیل در اوضاع حکومت ایشان نشده است. و اعجوبه دوران و نادره زمان سر حلقه عاشقان جفا کیش و سرخیل وفا کیشان محبت اندیش اعنی نهنگ دریای محنت و پلنگ کوهسار مشقت **فرهاد** که در زمان خسرو پرویز ظهور کرده از طایفه **کلهر** است.

میتوان گفت که اکثر این افسانه ها يك هسته تاریخی داشته اند بمرور زمان آلوده بقصص و روایات شده اند و همین آشفتگی و اختلاف روایات حاکی از قدمت نژادی **کرد** است که یادگاری از مهاجرت این طایفه ایرانی بکوهستان غربی است چون کردان بسبب شجاعت و شهامتی که لازمه زندگی کوهستانی است پیوسته بغارت بلاد و قطع طرق می پرداخته اند در چشم شهر نشینان جن زاده جلوه گر شده اند و دلیل اینکه این همه روایات از آنها ذکر کرده اند موقع مخصوص و اهمیت فوق العاده آنان بوده است که هر مورخی بقدر توانائی خود بتحقیق نژاد این طایفه پرداخته است طبری و سایر مورخان نخستین هم نخواسته اند چنین طایفه **بیباک** نامطبعی را که مردم روزگار از دست آنها در زحمت بوده اند بخود نسبت داده و ایرانی بدانند. دیگر از علل کثرت اخبار و روایات مربوط با **کراد** این است که مکان **اکراد نزدیک** بمقر خلافت یعنی مرکز تألیف و تصنیف بوده است از این جهت همه مورخان ذکر کرده اند و از زبان هر کسی حکایتی و افسانه را در باب آن طایفه نوشته اند.



کلہر (باوندیور)

روبروی صفحہ ۱۱۸

فصل سوم

دیانت و معتقدات

دین یکی از ارکان ملیت محسوب است بر فرض که سایر ارکان ملیت مثل نژاد و زبان و تاریخ و غیره در دست نبود از روی همین آثار دیانتی میتوانستیم بطور قطع طایفه کرد را از شعب ایرانی بدانیم. صرف نظر از اینکه بیش از هزار سال است تمام ایران و کردستان بزرگ دین اسلام دارند و از این حیث یگانگی تام حاصل است قبل از اسلام هم آئین کردستان از فروع دین رسمی ایران بوده است چنانکه هنگام حمله عرب آشکده پاوه معروفیت بسزا داشته است.

در سلیمانیه قطعه پوستی پیدا شده است که این ابیات بخط پهلوی بر آن نوشته است در شکایت از مصائب حمله عرب و برافتادن آئین قدیم. اگرچه ما نمی خواهیم فقط تکیه باین سند بنمائیم ولی آنرا حکایتی از احساسات دینی اهل آن سرزمین می شماریم که فرناً خیلی بعد از حمله عرب هم نوشته شده باشد باز انعکاس تأثرات مردم کردستان شمرده میشود.

آن اشعار چنین است

هورمزگان رهان آتران کثران	ویشان شاردوه گوره گورگان
زور کار آرب کرده خاپور	گنای پاله هتا شاره زور
شنو و کنیکان و دیل بشینا	میرد آزا تلی وروی هوینا

زردشت زردشتره مانوه بیکس
بزیکا نیکا هورمزو هیوچکس
ترجمه

معبدها ویران شد آتشها خاموش
عرب ظالم خراب کرد
زنان و دختران با سیری رفتند
کیش زردشتی بی کس ماند
بزرگ بزرگان خود را نهان کرد
دهات را تا شهر زور
دلیران در خون غلطیدند
آهورمزدا بر کس رحم نخواهد کرد
امروز اهالی سلیمانیه در جشن سده و عید نوروز بر رسم قدیم ایران
آتش میافروزند مراسم سوگواری و عروسی و رسم رقص و ختان و سایر
عادات آن ها با مردم ایران تفاوتی ندارد نام فرزندان خود را از اسامی
پادشاهان و پهلوانان قدیم ایران اختیار می کنند چون نریمان و رستم و
فریدون اسم دختران را از کلمات پارس می گزینند مانند پروین ستاره
پاکیزه و غیره.

اگراد آنجا همه مفاخر ایران قدیم را بخود نسبت میدهند مثل
زردشت و رستم و کیقباد و رسم ایرانیان در قهوه خانه ها شاهنامه خوانی
می کنند با اینکه مذهب شیعه ندارند بنا بر رسم سایر ایرانیان روز عاشورا
را محترم می شمارند در آن روز از خوردن حیوانی و اصلاح سروریش و
چیدن ناخن احتراز می ورزند بسی از طوایف کرد در ایران و خارج ایران
به تبعیت سایر ایرانیان شیعی مذهب هستند مثل لر و کلهر و شادری و باوه لی
و کره شلی و کلیائی و سنجابی و سینامینلی و بلیکان و لک و غیره.

از فضلاء و محترمان کردستان شنیدم که در اورامان پیری روحانی
از مغان زردشتی بوده موسوم به پیر شهریار (که بزبان کردی او را پیر
شالیار خوانند) از او کتابی باقی است بنام مارفتو پیر شالیار (معرفت پیر